

میانہ روی در دعوت

تألیف:

شیخ محمد صالح العثیمین رحمہ اللہ

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، أرسله الله تعالى بالهدى ودين الحق فبلغ الرسالة وأدى الأمانة ونصح الأمة وجاهد في الله حق جهاده حتى أتاه اليقين، فصلوات الله وسلامه عليه وعلى آله وأصحابه ومن تبعهم بإحسان إلى يوم الدين.

أما بعد:

با سپاس به خداوند پاک که برایم مهیا و میسر گردانید که شما را ملاقات کنم و سخنی داشته باشم پیرامون قضیه و مطلبی مهم که فکر و ذهن هر فرد مسلمان را بخود جلب کرده و به آن اهتمام می ورزد، این موضوع چیزی نیست جزدعوت به سوی خدا همان گونه که خداوند در سوره مبارکه فصلت آیه ۳۳ فرموده است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «و کیست خوشگفتارتر از آن کسی که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید من در برابر خدا از تسلیم شدگانم».

همانطور که ملاحظه می کنید استفهام ذکر شده در آیه کریمه بمعنی نفی است یعنی: هیچ قولی خوشگفتارتر از آن نیست. و هدف از بیان استفهام در موضع نفی برای بیان دو مطلب است. یا برای نفی کردن آن چیز، یا برای به مبارزه طلبیدن مخاطب در آوردن چیزی شبیه به آن است، که مراد در این آیه همان به مبارزه طلبیدن است. به این معنا که؛ اگر نزد تو چیزی نیکوتر و خوشگفتارتر از این قول وجود دارد، پس آنرا بیاور. لکن ما می گوئیم که هیچ کس خوشگفتارتر از آن کس نیست که به سوی خدا دعوت نماید و گوید که من در برابر خدا از تسلیم شدگانم.

دعوت به سوی خداوند متعال همان دعوت به سوی شریعت خدا است. و دعوت انبیاء -

عليهم الصلاة والسلام - عمدتاً پیرامون سه محور است:

۱: شناخت خدا همراه با شناخت اسماء و صفاتش.

۲: شناخت شریعت خدا که سببی است در بدست آوردن رضایت و کرامت خداوند.

۳: شناخت این مطلب که برای اطاعت کنندگان و فرمانبرداران اجر و پاداش است و برای عصیانگران عذاب.

دعوت کردن به سوی خدا یکی از اعمال صالح است نه تمامی آن همان گونه که خداوند در سوره مبارکه عصر به این مطلب اشاره فرموده است: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾﴾ (عصر: ۱-۳) «سوگند به زمانه که واقعا انسان دستخوش زیان است مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند».

پس به تحقیق سفارش کردن همدیگر به حق و حق طلبی مستلزم دعوت کردن به سوی حق است. همچنین سفارش کردن یکدیگر به صبر و پایداری مستلزم دعوت کردن به سوی صبر و پایداری بر دین خدا است، چه در اصول و چه در فروع آن.

اما در حال حاضر طریقه دعوت به سوی خدا به سه شیوه در آمده است:

۱: شیوه ای که در آن جانب افراط مد نظر قرار گرفته است. بگونه ای که شخص دعوتگر در دین خدا بسیار شدید است، و می خواهد که جمیع بندگان خداوند متعال تمامی جوانب دین را بر خود تطبیق دهند و به آن عمل کنند. و هیچ گونه نرمش و انعطافی از خود نشان نمی دهند. حتی در مورد چیزهایی که دین آنرا آسان گرفته و دایره عمل را در آن گسترده است. به گونه ای که هرگاه گروهی از مردم را می بینند در بعضی از امور دین، که حکم آن مستحب است سهل انگاری می کنند بسیار متأثر و احساساتشان جریحه دار می شود. و به سوی آنها می شتابند و آنها را با تندی و خشونت و ترش رویی دعوت می دهند؛ مثل اینکه آنها چیزی از واجبات دین را ترک کرده اند. برای اینکه مطلب واضح تر شود. چند مثال را ذکر می کنم.

مثال اول: مثلا شخصی؛ جماعتی را از مردم می بیند که هنگام بلند شدن از سجده برای رکعت دوم نمی نشینند یا هنگام بلند شدن از سجده برای رکعت چهارم. این عمل نزد فقهاء و اهل علم معروف است به جلسه استراحت که حکم آن سنت است و این شخص دعوتگر هم

اعتقاد دارد که سنت است؛ ولی با وجود این؛ هنگامی که شخصی را دید که جلسه استراحت را انجام نمی دهد بر او خشمگین می شود و با لحنی تند به او تذکر می دهد که چرا آنرا انجام نمی دهی. و چنان با او سخن می گوید که از ظاهر کلامش انسان فکر می کند که جلسه استراحت واجب است با وجود اینکه بعضی از علماء گفته اند اهل علم اتفاق نظر دارند بر اینکه جلسه استراحت واجب نیست و بر آن اجماع کرده اند. همچنین بین علماء در مورد این مسأله اختلاف نظر وجود دارد که سه نظریه در این رابطه وجود دارد.

رأی اول: جلسه استراحت مطلقاً مستحب است.

رأی دوم: جلسه استراحت مطلقاً مستحب نیست.

رأی سوم: جلسه استراحت برای آن دسته از افرادی که به آن احتیاج دارند مستحب است. بخاطر مشقتی که در صورت انجام ندادن آن بر آنها وارد می آید. مانند پیری و مریضی و همچنین کسی که در زانوهایش دردی وجود دارد یا آنچه که شبیه به این مسائل باشد. لکن بعضی از مردم در مورد این مسأله بسیار با شدت و تندی برخورد می کنند و آنرا بگونه ای قلمداد می کنند مثل اینکه از واجبات دین است.

مثال دوم: عده ای دیگر از مردم هستند، هرگاه شخصی را دیدند که بعد از بلند شدن از رکوع دو دست خود را روی سینه ی شان می گذارند؛ بلا فاصله به او می گویند که تو مبتدع هستی و چیزی جدید به دین اضافه کرده ای؛ باید دودست خود را رها کنی زیرا که گذاشتن دودست بر روی سینه بعد از بلند شدن از رکوع بدعت و از منکرات است؛ با وجودی که این مسأله یک مسأله اجتهادی است؛ و دلیل آن دسته از کسانی که معتقد به سنت بودن این عمل هستند می گویند: همانطور که دو دست قبل از رفتن به رکوع بر سینه گذاشته می شود همچنین بعد از بلند شدن از رکوع آن دو بر سینه گذاشته می شود. شاید این دلیل آنها قویتر باشد. چنانچه که این نظریه - یعنی گذاشتن دو دست روی سینه بعد از بلند شدن از رکوع - مقتضای حدیثی است که آنرا امام بخاری - رحمه الله علیه - از سهل بن سعد - رضی الله عنه - روایت کرده که فرمود: [به مردم امر شده بود که در نماز دست راست خود را روی ساعد دست چپ خود بگذارند.]

مثال سوم: همچنین بعضی دیگر از مردم وقتی کسی را دید که کوچکترین حرکتی در نماز مرتکب شد با شدت با او برخورد می کند؛ و اگر چه که این حرکت در نماز مباح باشد و در سنت هم مثل این حرکات یا بیشتر از آن از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - ثابت شده؛ پس می بینی که با شدت با او برخورد می کند؛ بگونه ای که این عمل وی را یک نوع نقطه ضعف و انتقاد در وی به حساب می آورد؛ با وجود اینکه از قبیل این حرکات در نماز مباح و جائز است و نظیر آن و حتی بیشتر از آن در شریعت، از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ثابت شده است؛ این همان سختگیری و شدت در دین است.

یکی از صحابه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بنام ابو جحیفه - رضی الله عنه - در روزی از روزها نماز بجا می آورد؛ و افسار اسبش را در دست داشت؛ اسب در این هنگام مقداری به جلو حرکت کرد؛ ابو جحیفه - رضی الله عنه - که در حال خواندن نماز بود کم کم با اسب حرکت می کرد؛ تا اینکه نمازش را به پایان رسانید؛ در این هنگام مردی که این صحنه را مشاهده می کرد با لحنی انتقاد آمیز گفت: به این مرد نگاه کنید؛ به این مرد نگاه کنید؛ به این مرد نگاه کنید؛ صحابی جلیل، ابو جحیفه - رضی الله عنه - زمانیکه سلام نماز داد آن شخص را آگاه کردند که مثل این حرکات در نماز جائز است؛ زیرا که اگر او اسبش را رها می کرد یقیناً فرار می کرد و نمی توانست حتی تا شب آنرا بیابد؛ پس بنگر به اهمیت فقه و فهم در شریعت و تسامح و آسان گیری در آن. و این رسول خدا است - صلی الله علیه وسلم - که با اصحابش نماز می خواند در حالیکه دختر زاده اش اُمّامه «دختر زینب - رضی الله عنها» را به آغوش گرفته بودند؛ منظور همان قصه ای است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - این دختر بچه کوچک را در اثناء نماز در کنار خود حاضر یافت، پس رسول الله - صلی الله علیه وسلم - که در حال نماز گذاردن با مردم بود این دختر کوچک را به آغوش گرفت؛ هنگامیکه از سجده بلند می شدند او را به آغوش می کشید و هنگامیکه به سجود می رفتند او را از آغوش مبارکشان به زمین می گذاشتند؛ ملاحظه می کنید که در این عمل رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مسائلی نهفته است، از جمله حرکت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در نماز، و مهربانی کردن به اطفال، و همچنین رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به مردم امامت می کردند.

پس یقیناً عده ای از مأمومین در این حالت به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نگاه می کردند که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با این دختر بچه چه می کند، که این عمل مأمومین نیز یک نوع حرکت بحساب می آید. و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با تقواترین و پرهیزگارترین انسانها است، و همچنین آگاهترین آنها، - از این نظر که در چه چیزهایی باید رعایت تقوا کرد - با این وجود این عمل را در اثناء نماز انجام دادند یعنی به آغوش گرفتن امامه - رضی الله عنها - در حین نماز که همراه است با حرکت کردن در نماز.

مثال دیگر: عده ای از یاران رسول الله - صلی الله علیه وسلم - جمع شدند و از رفتار و اعمال رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در خانه و دور از چشم مردم از همسران پیامبر سؤال کردند، پس این اعمالی که پیامبر در خانه و دور از چشم دیگران انجام می دادند در نظر آنها کم و ناچیز آمد، گفتند: همانا پیامبر، خداوند گناهان قبل و بعدش را بخشوده است، ولی ما به اعمالی بیش از اینها احتیاج داریم تا اینکه خداوند گناهان ما را مورد بخشش قرار دهد؛ پس یکی از آنها با خود عهد کرد که روزه بگیرد و هرگز افطار نکند؛ و دومی با خود عهد کرد که تمام شب را به نماز و عبادت بایستد و هرگز نخوابد و استراحت نکند؛ و سومی با خود عهد کرد که هرگز ازدواج نکند؛ سپس این خبر به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - رسید. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «أما أنا فأصوم وأفطر، وأقوم وأنام، وأتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني» [اما من روزه می گیرم و افطار می کنم و جزئی از شب را به عبادت می ایستم و جزئی دیگر را به استراحت می پردازم، و ازداج می کنم، پس هرکس از سنت و روش من روی گردانید از من نیست.]

همه اینها بر آن دلالت دارد که شایسته نیست برای ما بلکه جائز هم نیست که در دین دچار غلو و زیاده روی شویم، چه در دعوت کردن دیگران به سوی خدا و چه در مورد اعمال و رفتارهایی که متعلق به خاص ما است؛ بلکه باید میانه رو، معتدل و مستقیم باشیم، همانگونه که خداوند و رسولش ما را به آن توصیه کرده اند. خداوند در سوره مبارکه انعام آیه ۱۵۳ فرموده است: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۳﴾» [و بدانید این است راه من پس از آن پیروی کنید

و از راههای دیگر که شما را از راه او پراکنده می سازد پیروی نکنید اینهاست که خداوند شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید.

و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به اصحابش فرموده اند: «لاتطرونی كما أطرت النصارى عیسی بن مریم» و أخذ حصیات وهو فی أثناء مسیره من مزدلفة إلی منی أخذ حصیات بکفه وجعل یقول: «یا ایها الناس بأمثال هؤلاء فارموا وإیاکم والغلو فی الدین»

[در ستودن و تمجید از من زیاده روی و غلو نکنید همان گونه که نصاری در ستودن عیسی فرزند مریم غلو و زیاده روی کردند.] سپس رسول الله - صلی الله علیه وسلم - یک مقدار سنگ ریزه را به مشتش خود گرفتند - و ایشان در راه برگشت از مزدلفه به منی بودند - درحالی که سنگ ریزه ها را به مشتش گرفته بودند می فرمودند: «ای مردم همانند این سنگ ریزه ها رمی جمار کنید [سنگ زدن به ستونهای سه گانه ای که در منی قرار گرفته است.] - و شما را از غلو و زیاده روی در دین برحذر می دارم.»

در نقطه مقابل این تشدد کسانی هستند که در کار دعوت به سوی خدا دچار سهل انگاری شده اند، و می بینی که آنها فرصتها و مکانهای مناسبی را برای دعوت کردن پیدا میکنند ولی ایشان این فرصتها را از دست می دهند، یکبار بخاطر اینکه شیطان ایشان را وسوسه کرده که این وقت مناسبی برای دعوت نیست. و یکبار هم بسبب اینکه این افرادی که می خواهید آنها را دعوت دهید دعوت شما را قبول نمی کنند و یا مثل چیزهایی شبیه به این که ایشان را از کار دعوت باز میدارد. شیطان این وسوسه ها را در قلب او به وجود آورده است که این فرصتها را از دست بدهد.

و گروه دیگر از مردم هستند هرگاه شخصی را دیدند که مرتکب گناهی شده است مثلاً بسبب ترک یک واجب شرعی یا به سبب انجام یک عمل حرام بلا فاصله از او متنفر می شوند به گونه ای که از او دوری می کنند و از اصلاح کردن او و برگرداندن این شخص به راه راست نا امید می گردند که این خود یک نوع معضل و مشکل اساسی است.

خداوند متعال برای ما آشکار و واضح گردانیده است که در راه دعوت بخاطر رضای خدا و کسب اجر و پاداش صبر داشته باشیم. خداوند در آیه ۳۵ سوره مبارکه احقاف فرموده است:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ۚ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ ۚ بَلَّغْ ۚ فَهَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٢٥﴾﴾

«پس همان گونه که پیامبران نستوه صبر کردند صبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده روزی که آنچه را وعده داده می شوند بنگرند گویی که آنان جز ساعتی از روز را در دنیا نمانده اند این ابلاغی است پس آیا جز مردم نافرمان هلاکت خواهند یافت»

پس بر انسان واجب است که در کار دعوت بخاطر رضای خدا صبر داشته باشد و آنرا سببی برای به دست آوردن اجر و پاداش بحساب آورد. و اگر هم در راه دعوت به سوی خداوند دچار بعضی از کمبودها و خواریها و گرفتاریها شد، باید آنها را بخاطر خداوند تحمل کند همان گونه که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - هنگامی که انگشت مبارکش در راه جهاد خون آلود شد فرمودند: «هل أنت إلا إصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت» [توانگشتی بیش نیستی که در راه خدا خون آلود شده ای].

این گروه درست عکس گروه اول هستند. حتی اگر با چشمان خود اعمال و رفتارهای منکری را ببینند و با گوشهای خود آنها بشنوند، و می دانند که این رفتارها مخالف شریعت خدا است باز هم مردم را به خود داری کردن از این معصیتها و رفتارهای ناشایست دعوت نمی کنند، بلکه از بعضی از مردم شنیده می شود که می گویند: واجب است تمامی امت اسلامی که منتسب به دین اسلام هستند و رو به یک قبله نماز می گذارند بدون هیچ گونه تمیزی یک طائفه واحد به حساب آوریم، به گونه ای که هیچ فرقی بین مبتدع و غیر مبتدع و متمسک به سنت نباشد. این بدون شک اشتباه و خطا است و به تعبیر دیگر بیهوده و بسیار خطرناک؛ زیرا که حق واجب است از باطل جدا کرده شود. همچنین اصحاب و پیروان حق از صاحبان باطل. تا اینکه حق از باطل آشکار گردد، اما اگر تمامی مردم با هم مخلوط کرده شوند بدون هیچ گونه فرق، بر این اساس که همگی ما در سایه اسلام با هم زندگی می کنیم، در حالیکه بعضی از آنها در بدعتهای غوطه ور هستند که به سبب این بدعتها آنها از دایره اسلام خارج می شوند، این مسأله را هیچ شخصی مخلص و نصیحت گر که خود را در راه دعوت به سوی خداوند و

کتابش و رسول گرامی اش خالص گردانیده و فردی نصیحت گر برای حکام و امت اسلام است غیر قابل قبول است و راضی به این امر نمی شود.

یک دسته از مردم هستند که به سبب علم و بصیرتی که دارند توانایی دعوت به سوی خداوند را دارند. ولی این دسته از مردم به سبب ترس از ناسزا گفتن مردم به آنها، اشکالات و اشتباهاتی که در رفتار و اعمال مردم می بینند به آنها تذکر نمی دهند و آنها را از این اعمال و رفتارهای نادرست منع نمی کنند و به عبارت دیگر حق را باز گو نمی کنند. همین سببی می شود که در امر دعوت به سوی خداوند کوتاهی کنند.

همین افراد وقتی که آن دسته از دعوتگران معتدل و میانه رو را می بینند که در امر دعوت دچار غلو نشده اند و به دین خدا و سنت رسول خدا بدون هیچ کم و کاست و افراط و تفریطی متمسک اند، خطاب به آنها می گویند اینها یقیناً گمراه و بسیار ریز بین و متشدد و مشکل گیر هستند. در صورتی که آنها بر حق هستند.

همچنین هرگاه گروهی که دچار غلو و زیاده روی در دین شده اند این گروه معتدل و میانه رو را می بینند آنها را به تقصیر و سهل انگار بودن در دین متهم می کنند؛ زیرا که از نظر ایشان آنها حق را به پا نمی دارند و برای دین خدا از خود غیرت نشان نمی دهند

بخاطر همین علت ما نباید معیارهایمان را در شدت و میانه رو بودن در دعوت را با معیارهایی که مطابق با خواسته های درونی و ذوق و طبیعت ماست بسنجیم. بلکه واجب است که معیارهای سنجش مان در سختگیری یا میانه رو بودن در دین را با معیار و منهج رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و یارانش - رضوان الله علیهم اجمعین - بسنجیم.

زیرا که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آنرا بطور کامل، با رفتار و اعمال و گفتار خود برای ما بیان و واضح گردانیده اند.

پس هرگاه ما با یک مسأله ای روبرو شدیم که مترددیم آیا در این مسأله شدت به خرج دهیم یا اینکه آنرا آسان بگیریم به این معنا که ما در یک حالتی سخت قرار گرفته ایم که قدرت این تشخیص را نداریم که فایده و مصلحت در شدت به خرج دادن ما در این مسأله است یا در آسان گیری ما، پس کدام راه و روش را انتخاب کنیم؟

جواب این سؤال این است که ما روش آسان‌گیری و تسامح را انتحاب می‌کنیم؛ زیرا که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرموده اند: «إن الدين يسر». [همانا دین آسان است] همچنین زمانیکه معاذ بن جبل یا ابوموسی اشعری - رضی الله عنهما - را به یمن فرستادند به ایشان توصیه کردند: «يسرا ولا تعسرا» [آسان بگیرید و سختگیر نباشید]. «وبشرا ولا تنفرا». [بخیر بشارتشان دهید و آنها را متنفر نگردانید].

همچنین آن هنگام که یک شخص یهودی از کنار رسول الله - صلی الله علیه وسلم - عبور کرد و خطاب به رسول الله - صلی الله علیه وسلم - گفت: «السام عليكم يا محمد» که مرادش از این جمله این بود که مرگ بر تو باد - زیرا کلمه السام به معنی مرگ است. - در کنار رسول الله - صلی الله علیه وسلم - حضرت عایشه - رضی الله عنها - حضور داشتند در جواب این یهودی فرمودند: «عليك السام واللعنة». [مرگ و لعنت بر تو باد] پس در این هنگام رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به حضرت عایشه - رضی الله عنها - فرمودند: «إن الله رفيق ويحب الرفق وإن الله ليعطي بالرفق ما لا يعطي على العنف» [همانا خداوند بسیار نرم و مدارا گراست و همچنین نرمی و مدارا گری را دوست دارد. و خداوند یقیناً چیزهایی را در مقابل نرمی به بنده اش می‌بخشد که در مقابل تندی و خشونت به او نمی‌دهد].

پس هر کس که می‌خواهد این مسأله را درک کند و بفهمد خود، آنرا تجربه کند.

اگر تو با شدت و تندی با شخصی که می‌خواهی او را دعوت دهی برخورد کنی بدون شک متنفر و بیزار می‌شود و در مقابل او هم با تندی و شدت با تو برخورد می‌کند. حال اگر این شخص بی‌سواد باشد در جواب تو می‌گوید: انسانهای عالم و دانشمندی را می‌شناسد که از تو عالم‌تر و آگاه‌تر هستند و احتیاجی به توجیهاات شما ندارد. و اگر این شخص که شما او را دعوت می‌دهی باسواد و دانشجو باشد و دارای فهم، با شما به بحث و جدل می‌پردازد، حتی اگر که به ناحق باشد و برای تو مثل خورشید آشکار است که او بر باطل است، همچنین خود او هم مثل خورشید برایش روشن است که آنچه به آن معتقد است باطل و نادرست است. ولی با وجود اینها از پذیرفتن حق سر باز می‌زند و حاضر به پذیرفتن آن نیست، بخاطر اینکه محکوم نشود. سبب این عکس‌العمل و موضع‌گیری غیر منطقی بخاطر این است که از طرف

شما هیچ گونه نرمی و مدارا ندیده. و بر این اساس دعوت کردن دیگران باید با حکمت و پند اندرز و همراه با نرمی و تلافی و نیکی باشد.

حقیقت هرگز از هیچ کس پنهان نمی ماند مگر از دو شخص. اول، شخصی که خود از حقیقت روی گردان باشد و دوم، شخصی که متکبر و خود خواه باشد. اما شخصی که خود در پی حقیقت باشد و در این راه از خود فروتنی نشان دهد بدون شک در رسیدن به حقیقت موفق خواهد بود.

و از برخوردهای تند و خشک پدران و مادران ما در عصر حاضر که دچار آن شده اند و می توان به آن اشاره کرد. این است که هرگاه در نزد پسران و دخترانشان این احساس و رغبت به وجود آمد که به سنتهای رسول الله - صلی الله علیه وسلم - عمل کنند و به آن پایبند باشند؛ بر حسب قدرت و توانایی خود، بعضی از این پدران و مادران فرزندان خود را از نظر اعمال و رفتار در خانه تحت فشار قرار می دهند تا جایی که آنها را از کارهای نیک و پسندیده نهی می کنند. با وجود اینکه انجام این گونه اعمال و رفتارهای سنت و نیک از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - ثابت شده و هیچ ضرری را نه متوجه پدران و مادران می سازد و نه متوجه فرزندان. برای مثال به فرزندان می گویند که زیاد نمازهای سنت را نخوان یا زیاد روزه سنت نگیر، مثل روزه ایام بیض و روزه های دوشنبه و پنجشنبه. یا چیزهای شبیه به این. با اینکه انجام این گونه سنتها هیچ ضرری نه به والدین می رساند و نه ضرری به قوه عقل و جسم و درس فرزندان. و همچنین مانع کارهای روز مره آنها و مایحتاجشان هم نمی شود.

من از این می ترسم که این دسته از مردم فرزندان خود را به سبب کراهتشان از دین و شریعت، از این قبیل اعمال نیک و سنت باز می دارند، که این بسیار خطرناک است؛ زیرا کسی که نسبت به دین و شریعت کراهت دارد و چندان خوشش نمی آید چه بسا که این کراهت نسبت به دین و حق سببی شود که از دین برگردد و از آن خارج شود. خداوند در رابطه با این مطلب در سوره مبارکه محمد آیه ۹ می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ «این بدان سبب است که آنان آنچه را خدا نازل کرده است خوش نداشته و خدا نیز کارهایشان را باطل کرد».

و اعمال نیک انسان نابود نمی شود مگر که انسان از دین برگردد و از آن خارج شود. همان گونه که خداوند در سوره مبارکه بقره آیه ۲۱۷ می فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ «و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود».

همه این مطالبی که گذشت مثالی بود در مورد شدتها و تندی هایی که اولیاء امور به خرج می دهند. اما این دسته از جوانان ما که متمسک به دین و سنتهای رسول الله - صلی الله علیه وسلم - هستند و سعی دارند در رفتار و اعمال خود مطابق با شریعت خدا و رسول حرکت کنند دچار تشدد و غلو در دین نشده اند .

اینجا نقطه مقابلی هم وجود دارد. بعضی از جوانان ما هستند که در برخورد با خانواده‌هایشان بسیار از خود شدت به خرج می دهند. بگونه ای که قلبشان این وسعت و ظرفیت را ندارد تا بعضی از رفتار و اعمالی که از خانواده‌های شان سر میزند بتواند آنها را تحمل کند که در واقع انجام اینگونه اعمال مباح است. زیرا که ایشان از پدر و مادر و برادر و خواهر خود این انتظار را دارند که همانند خود به شریعت خدا پایبند باشند. این فکر صحیح نیست؛ زیرا که بر ما واجب است هرگاه از آنها خطا و منکری مشاهده کردیم آنها را از آن نهی کنیم. اما اگر مشاهده کردیم که آنها در اموری دچار سستی و اهمال شده اند که دین مجال عمل را در آن گسترده است، مانند ترک بعضی از مستحبات پس برای تو شایسته نیست که در آن شدت بخرج دهی، همچنین در مورد بعضی از مسائل خلافی خصوصاً وقتی که در کار خود به رأی بعضی از اهل علم استناد می کنند. در حقیقت برای کار خود دلیلی دارند. پس در این هنگام بر تو واجب است که بر آنها سخت‌گیری و با تندی و پرخاشگری با آنها برخورد نکنی.

یک چیز اساسی که بر هر دعوتگر به سوی دین شایسته و واجب است. این است که چه در مقام دعوت دیگران به سوی دین خدا باشد و چه در مقام عبادت برای خداوند یکتا، خود

را در حدّ وسط بین غلو و زیاده روی و اهمال و سستی حفظ کند و میانه رو باشد به تعبیر دیگر نه در دین شدت بخرج دهد و نه سستی. و بر دین خدا استوار و ثابت قدم باشد. همان گونه که خداوند در سوره مبارکه شوری آیه ۱۳ می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۗ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ «از احکام دین آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرد برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را بر پا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی گران می آید خدا هر که را بخواهد به سوی خود بر می گزیند و هر که را که از در توبه در آید به سوی خود راه می نماید»

بر پاداشتن دین با استقامت و استواربودن بر آنچه که خداوند مشروع گردانیده امکان پذیر است. و همچنین خداوند ما را از متفرق شدن نهی فرموده است؛ زیرا که گروه، گروه و متفرق شدن برای جامعه اسلامی بسیار خطرناک است. و خطر آن، چه برای افراد و چه برای مجتمع یکسان است.

تفرقه یک امر بسیار دردناک و تأسف آور است که هرگاه مردم دچار آن شدند سبب خواری و ذلت آنها می شود. همان گونه که خداوند در سوره مبارکه انفال آیه: ۴۶ می فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَأَصْبِرُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ «و از خدا و رسولش اطاعت کنید و باهم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.»

پس هرگاه که مردم دچار تفرقه و چند دستگی شوند و با یکدیگر به نزاع و جدل پردازند شکست خورده و سرافکنده خواهند شد؛ زیرا که ابهت و شوکت آنها در دل دشمنان از بین می رود و برای آنها هیچ وزن و قیمتی باقی نمی ماند و دشمنان اسلام چه آن دسته که ظاهراً خود را به اسلام منتسب کرده اند و چه آن دسته که دشمنی خود را در ظاهر و باطن نسبت به

اسلام ابراز می دارند از این چند دستگی و متفرق شدن امت اسلامی شاد و خوشحال می شوند. همین دشمنان اسلام هستند که آتش تفرقه را شعله ور می سازند و کینه و بغض و دشمنی را میان برادران دعوتگر به وجود می آورند. پس بر همگی ما واجب است که در مقابل این نیرنگهای کفار و دشمنان خدا و رسول و دین خدا همانند یک دست واحد بایستیم، و برادرانه بر کتاب خدا و سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - جمع شویم همان گونه که گذشتگان این امت در سلوک و رفتار و دعوتشان به سوی خدا بوده اند. و مخالفت این اصل چه بسا که سبب سرنگونی امت شود.

تفرقه و چند دستگی چشم روشنی شیطانهای انس و جن است؛ زیرا که این شیطانهای انس و جن دوست ندارند اهل حق بر یک چیز جمع و متحد شوند بلکه می خواهند همیشه آنها را از همدیگر جدا سازند و بین آنها تفرقه باشد. بخاطر اینکه آنها به خوبی می دانند تفرقه و چند دستگی سبب خرد و شکسته شدن و از بین رفتن قدرتی می شود که نتیجه وحدت و اتحاد و توجه به سوی خدا است. و دلیل بر این گفتار کلام خدا در آیه ۴۶ سوره مبارکه انفال است:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ ۖ وَأَصْبِرُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ «از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است».

و همچنین در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۵ می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ «و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است»

و در سوره مبارکه انعام آیه ۱۵۹ می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنْمَاءٌ أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُدْبِرُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ «کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ گونه مسئول ایشان نیستی کارشان فقط با خداست آنگاه به آنچه انجام می دادند آگاهشان خواهد کرد»

و در سوره مبارکه شوری آیه ۱۳ می فرماید: ﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوْحًا وَالدِّيْٓ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ اِبْرٰهِيْمَ وَمُوسٰى وَعِيسٰى اَنْ اَقِيْمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ ۚ كَبُرَ عَلٰى الْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَيْهِ ۗ اَللّٰهُ يَجْتَبِيْ اِلَيْهِ مَنْ يَشَآءُ وَيَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿۳﴾ » از احكام دين آنچه را كه به نوح درباره آن سفارش كرد براى شما تشريع كرد و آنچه را به تو وحى كرديم و آنچه را كه در باره آن به ابراهيم و موسى و عيسى سفارش نموديم كه دين را بر پا داريد و در آن تفرقه اندازى مكنيد بر مشركان آنچه كه ايشان را به سوى آن فرا مى خواند گران مى آيد خدا هر كه را بخواهد به سوى خود بر مى گزيند و هر كه را كه از در توبه در آيد به سوى خود راه مى نمايد»

خداوند متعال يقيناً ما را از تفرقه نهى کرده و عواقب وخيمش را براى ما آشكار ساخته است. پس بر ما واجب است كه يك امت واحد و وحدت كلمه داشته باشيم اگرچه هم نظرات و آراء ما در بعضى از مسائل با يكديگر فرق داشته باشد يا اينكه ما در بعضى از مسائل با هم اختلاف رأى و نظر داشته باشيم در هرصورت تفرقه و چند دستگى سبب فساد و پراكندگى و دور شدن از يكديگر مى شود و همچنين موجب ضعف.

صحابه پيامبر هم اختلافاتى بين آنها به وجود آمد ولى هيچ گاه اين اختلافات نه سبب تفرقه بين آنها شد و نه سبب دشمنى و بغض و كينه در بين آنها حتى اين اختلاف آراء بين صحابه - رضوان الله عليهم اجمعين - در عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم - وجود داشته. و از اين جمله اختلافات كه مى توان به آن اشاره كرد. اختلاف صحابه - رضوان الله عليهم اجمعين - در مورد قول پيامبر كه فرمودند: «لا يصليٰن احدكم منكم العصر الا في بني قريضة» [هيچ كس از شما نماز عصر را نخواند مگر در بنى قريضة]. اصحاب پيامبر از مدينه به سوى بنى قريضة خارج شدند. در بين راه وقت نماز عصر فرا رسيد پس اينجا بود كه صحابه دچار اختلاف نظر شدند. گروهى از آنها مى گفتند: ما نماز نمى خوانيم مگر در بنى قريضة و اگر هم خورشيد غروب كند؛ زيرا كه رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فرمودند: «هيچ كس از شما نماز عصر نخواند مگر در بنى قريضة پس ما اين قول پيامبر را شنيديم و اطاعت كرديم».

گروه دیگر می گفتند: منظور پیامبر از این سخن شتافتن و عجله کردن در امر خروج از مدینه بوده است. پس ما نماز را در وقتش می گذاریم؛ زیرا وقت نماز فرارسیده است. وقتی خبر این اختلاف به پیامبر رسید هیچ یک از آنها را بر آنچه که از کلام پیامبر فهمیده بودند مؤاخذه و توبیخ نفرمودند. و خود صحابه هم بخاطر این اختلاف رأی که در فهم حدیث پیامبر بین آنها به وجود آمده بود دچار تفرقه و دو دستگی نشدند. اینچنین است که ما نباید دچار تفرقه شویم و یک امت واحد باشیم. شاید گفته شود هرگاه شخصی که با ما اختلاف رأی دارد یک فرد مبتدع باشد پس چگونه باید با او تعامل و برخورد داشته باشیم.

در جواب این سؤال می گویم: همانا بدعت به دو دسته تقسیم می شود.

دسته اول: بدعتی است که انسان بسبب آن کافر می شود.

دسته دوم: بدعتی که خلاف دسته اول است. {بدعتی که بسبب آن انسان کافر نمی شود}

در هر صورت بر ما واجب است که این دو دسته را یعنی آن دسته از کسانی که منتسب به اسلام هستند و در بین آنها بدعتهایی رواج دارد که سبب کفرشان است و آن دسته که دچار بدعتهایی هستند که سبب کفرشان نیست، با واضح نمودن حق به وسیله دلیل و استدلال بدون آنکه به آنها هجوم کنیم به سوی حق دعوت دهیم. همانطور که خداوند در سوره مبارکه انعام آیه: ۱۰۸ به رسولش فرموده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾» و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام دهید که آنان از روی دشمنی و به نادانی خدا را دشنام خواهند داد» زیرا حق نزد تمامی کسانی که دارای فطرتی سلیم هستند مقبول و پذیرفتنی است.

اگر متوجه شدیم آنها در مقابل پذیرفتن حق کبر و عناد دارند در این وقت بر ما واجب است بدون هیچ جدل و دعوایی بطلان آنها را آشکار سازیم. اما کناره گیری و قطع رابطه با آنها بستگی به نوع بدعتشان دارد. اگر بدعتشان از نوعی است که سبب کفرشان است قطع رابطه کردن با آنها واجب می شود و اگر سبب کفر نمی شود یا به عبارت دیگر غیر مکفره بود پس در این موقع نگاه می کنیم اگر قطع رابطه کردن ما با آنها فائده ای دارد و ﴿رَأَىٰ

مصلحتی است، با آنها قطع رابطه می کنیم، در غیر این صورت از قطع رابطه کردن با آنها صرف نظر می کنیم چونکه، در شریعت اسلامی کناره گیری و قطع رابطه کردن با مؤمنین حرام است، بدلیل سخن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - که فرموده اند: «لا یحل لرجل مؤمن أن ینجر أخاه فوق ثلاث» [بر هیچ شخص مؤمنی جایز نیست که با برادرش بیشتر از سه روز قطع رابطه کند].

پس هر مؤمنی اگر هم فاسق باشد تا زمانیکه در قطع رابطه با او مصلحتی نباشد، قطع رابطه کردن با او حرام است. ولی اگر مصلحت در قطع رابطه با او باشد در این صورت با او قطع رابطه می کنیم؛ زیرا قطع رابطه با وی یک نوع دارو بحساب می آید. اما اگر در آن مصلحتی نیست و سبب زیاد شدن معصیت و عناد و ستم گری او می شود از این کار پرهیز می کنیم. زیرا در آنچه مصلحتی نباشد ترک کردنش مصلحت است.

اما درباره حل این مشکل: که مقصودم مشکل تفرقه و چند دستگی است. باید راهی را بیماییم که صحابه پیامبر آنرا پیمودند، ما میدانیم سبب کل این اختلافات، اجتهاد در مسائلی است که در آن مجالی برای اجتهاد وجود دارد و هیچ تأثیری در، از بین رفتن وحدت و به وجود آمدن تفرقه ندارد بلکه برعکس، این اجتهادات نقطه وفاق و اتحاد هستند؛ زیرا هر کدام از ما یک رأیی را انتخاب کرده ایم که استوار بر دلیل است. پس در این صورت تمامی أدله پیش روی همه ما است، و هر کدام از ما رأی خود را انتخاب نمی کنیم مگر اینکه برای رأی و گفتار خود دلیلی داشته باشیم و بر آن استوار باشد. پس بر تک، تک ما واجب است که هیچ گونه بغض و کینه ای در درون خود نسبت به برادر ایمانی خود نداشته باشیم و او را بر آن رأی و نظری که رفته و برای خود انتخاب کرده مدح و ستایش کنیم چون مخالفتش با ما استوار بر دلیلی است که در نزد خود دارد. اگر یکی از ما دیگری را ملزم به پذیرفتن رأی و نظر خود کند، این اجبار کردن ما بر اینکه او قول ما را بپذیرد بهتر و اولی تر از این نیست که او ما را مجبور به پذیرفتن رأی و نظر خود کند.

پس واجب این است، این نوع اختلافاتی که مبنی بر اجتهاد است، آنرا نقطه وفاق و اتحاد قرار دهیم تا اینکه وحدت کلمه بین ما به وجود آید که نتیجه ای خیر در بر دارد. هرگاه بین ما حسن نیت به وجود آمد علاج کردن بسیار آسان می گردد. اما اگر نیتها نیک نباشد و نسبت به

همدیگر بدبین باشیم و هرکس به رأی و نظر خود مغرور باشد و غیر از خودش هیچ کس دیگر برای او مهم نباشد آن وقت است که نجات و پیروزی و رستگاری بسیار دور و دشوار است.

یقیناً خداوند متعال بندگانش را به وفاق و هم بستگی سفارش فرموده اند آنجایی که در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ فرموده است: ﴿يَتَّيَّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۰۲﴾ وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ﴿۱۰۳﴾ ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست پروا کنید و زینهار جز مسلمان نمیرید. و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید». در این آیه کریمه برای انسان پند و اندرزی وجود دارد که او را از هر پند و اندرزی دیگر بی نیاز می گرداند.

در پایان از خداوند متعال می خواهیم که من و شما را از آن دسته از کسانی قرار دهد که هدایت شده اند و سبب هدایت دیگران می شوند و همچنین از انسانهای صالحی که سبب اصلاح دیگران هستند قرار دهد. همانا که او بسیار با جود و بخشش است و حمد و سپاس فقط برای خدا است .